



چکیده:

آنچه در پی می‌آید، متن سخنرانی دکتر سید علی اصغر غروی است، در تاریخ دوازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۱ در تالار شورای شهر کرج. موضوع سخنرانی، مقایسه دو جامعه در زمان قیام امام حسین (ع) و انقلاب اسلامی ایران است. وی در ابتدای کلام خود می‌گوید: موضوعی که به من محول شده موضوع بسیار مشکلی است. یعنی طرح این موضوع، مقایسه دو جامعه عاشوراء و انقلاب اسلامی، کار بسیار سختی است. البته تحلیل و ارائه یک مقایسه خیلی سخت نیست، ولی ما مواجه با محدودیتهایی هستیم که مانع می‌شود قیاس صحیحی از این دو پدیده بعمل آوریم. به همین جهت هم مطالبی که معمولاً ارائه می‌شود در سخنرانیها، در جراید، حتی در مجالس و محافل خیلی کوچکتر، غالباً همراه است با خودنگهداری!

کلیدواژه‌ها: عاشوراء، قیام امام حسین (ع)، انقلاب اسلامی ایران، انقلاب، اصلاح، اصلاح طلبی، دموکراسی، آزادی، آیت الله مطهری، سید علی اصغر غروی.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِيَعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»
(آل عمران ۱۰۲ و ۱۰۳)

موضوعی که به من محول شده موضوع بسیار مشکلی است. یعنی طرح این موضوع، مقایسه دو جامعه عاشوراء و انقلاب اسلامی، کار بسیار سختی است. البته تحلیل و ارائه یک مقایسه خیلی سخت نیست. ولی ما مواجه با محدودیتهایی هستیم که مانع می‌شود قیاس صحیحی از این دو پدیده بعمل آوریم. به همین جهت هم مطالبی که معمولاً ارائه می‌شود در سخنرانیها، در جراید، حتی در مجالس و محافل خیلی کوچکتر، غالباً همراه است با خودنگهداری! من جایی صحبت می‌کردم به بخش‌هایی از نهج البلاغه رسیدم، گفتم متأسفم که باید از خواندن بعضی از عبارات نهج البلاغه هم صرفنظر کرد. دیگر نمی‌شود خواند.

در هر حال قیام عاشوراء در یک شرایط تاریخی خاص اتفاق می‌افتد که این شرایط قابل تکرارند، و صدها بار شبیه آن رخ داده است. «التاریخ یعید نفسه» تاریخ خودش را تکرار می‌کند. ممکن است حادثه‌یی بارها اتفاق افتاده باشد، و علت تکرار آن هم، جهل عمومی است. یعنی وقتی مردم نسبت به علل بروز پدیده‌های تاریخی ناآگاه باشند، آن پدیده بارها اتفاق می‌افتد. به همین جهت هم، در کلمات قصار نهج البلاغه و هم در کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: «المؤمن لا یلدغ من جحر مرّین» مؤمن دوبار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود. این خصوصیت مؤمن است. پس اگر جامعه‌یی که مدعی ایمان است، و نیز مدعی پیروی از بزرگانی مثل پیامبر اسلام و مولی امیرالمؤمنین، ولی در طول تاریخش، دائم، از یک سوراخ



گزیده شده و باز هم به خود نیامده است، باید موضوع را در جهل و عدم آگاهی او جستجو نمود. بنظر می‌رسد آن چیزهایی که قابل قیاس است، همین مسائل است. آن شرائط تاریخی که قیام ابا عبد الله الحسین در آن اتفاق افتاد، شرائطی است تکرار شده! و مثبت این حقیقت است که مردم، علیرغم ایمان ظاهری به خدا، و انجام عبادات ظاهری دینی، از خط فهم درست دین خارجند. یعنی به آن چیزی که پیامبران برایش آمده‌اند و به جهت آن مبعوث شده‌اند، نرسیده‌اند و از آن خارجند. آن چیست؟ «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» من آمده‌ام که بزرگواریها و مکرمتهای اخلاقی را در جامعه نهادینه کنم.

پس قیام امام حسین (ع) برای این نبود که عیدالله زیاد را در کوفه یا در بصره^۱، به جهت عدم اجراء احکام ظاهری اسلام، از حکومت ساقط کند. این نبود که احکام ظاهری اسلام اجراء نمی‌شد! بلکه مساجد پر بود، حدود اجراء می‌شد، حتی مثل امروز در خیابانها و کوچه‌ها حدود را اجراء می‌کردند، در معابر عمومی اعدام می‌کردند، همه ظواهر اسلام اجراء می‌شد. چه چیزی کم بود که ضرورت به قیام داشت؟! چه چیزی حاکم شده بود که خارج از دین بود ولی به نام دین؟! آن چیز مهمی که ضرورت داشت امام حسین (ع) بایستد و بگوید: نه! این آن چیزی نیست که جد من آورده! چه بود؟!^۲

حضرت می‌گوید: هدف من اصلاح است در دین جدم! چه چیزی را باید اصلاح می‌کرد؟ اصلاح اینکه مردم مسجد نمی‌آمدند؟ نه! اصلاح اینکه فحشاء و زنا گسترش پیدا کرده بود؟ حتماً نه!^۳ آن چیزی که سقوط کرده بود، اخلاق عمومی مردم بود، حاکمیت استبداد بود، خودکامگی، خودخواهی، استکبار و فخرفروشی بود. همه با من بودن بود. همان چیزی که معاویه طالب آن بود و می‌گفت: هر کس که با من نیست، از دین خارج است و مرتد و مهذور الدم.

ائمه ما علیهم السلام در اینگونه مسائل حرفهایی داشتند. امامها نیامده بودند مکاتب فقهی ایجاد کنند، بلکه هدف غایی آنها اعتلاء فرهنگ اخلاقی جامعه بود که ما از آن درس نگرفته‌ایم و سقوط اخلاق در میان ما امری فاحش است.^۳

برای قیام عاشوراء، مشخصه‌های متعددی را می‌توان برشمرد. اما از دیدگاه این قلم، هفت خصوصیت بارز را باید پررنگ تر نمود که به ترتیب زیر متذکر آنها می‌گردم.

یکم: رفع تهمت از خاندان عصمت و طهارت در خصوص بیعت با یزید. این نسبت ناروا را معاویه شایع نمود، وقتی که از بیعت گرفتن چهار شخصیت بزرگ مدینه برای یزید مأیوس شد. قضیه از این قرار بود که

۱- چون عید الله در هر دو شهر حاکم بود. وقتی شنیدند که امام حسین (ع) بیعت را نپذیرفته حکومت کوفه را هم به عیدالله زیاد دادند.

۲- مثل وضع امروز ما نبود که خوانده‌اید در جراید از قول یکی از مسؤولین، درباره تجارت دختران به خارج از کشور از جمهوری اسلامی.

۳- یعنی اگر واقعاً الهی هستیم و تابع قرآن، و خدا را قبول داریم و قیامت و معاد را، باید از این جلسات نتیجه‌ی حاصل بشود. اجباری نیست! به قول سعدی که می‌گوید، فرزند متکلمی، فقیه شده، به پدرش می‌گفت؛ من سخن متکلمان را پیشیزی قبول ندارم. برای اینکه آنچه می‌گویند خود بدان عمل نکنند. سعدی گفت: فرزندم این درست است که تو می‌گویی. ولی این هم درست نیست که انسان جاهل بماند به این دلیل که آن متکلم به حرف خود عمل نمی‌کند. حرف خوب و درست که می‌زند، حرفش را بگیر و تو عمل کن. حالا اگر ما عمل نمی‌کنیم، شما بدانید حرف، حرف خداست. اگر خدا را قبول کرده‌ایم، کلام، کلام الهی است و وحی است و ما آن را قبول داریم و می‌گوییم این کلام ساخته دست بشر نیست! پس ما هم تصمیم بگیریم آنچه که حق است، عمل کنیم. و بدانیم که: «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» (أعراف ۶) ما هم پیامبران را مورد مؤاخذه و سؤال قرار می‌دهیم و هم امتی را که پیامبر بر آنها فرستاده‌ایم. «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء ۱۵) ما هرگز کسی را عذاب نمی‌دهیم تا اینکه رسول بفرستیم.

معاویه، حاکم مدینه ولید بن عتبه بن ابی سفتان را مأموریت داد تا از این چهار مرد صاحب نفوذ در مدینه بیعت بگیرد. ابو عبدالله الحسین، عبدالله عمر، عبدالله زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر. ولی ولید بن عتبه که پسر برادر معاویه بود، بر این چهار نفر فشار چندانی وارد نساخت. فقط آنها را به منزل خود دعوت کرد و دستور معاویه، عمویش را به آنان ابلاغ نمود. به جز عبدالرحمن بن ابی بکر، آن سه نفر دیگر در خلال دو روز شبانه از مدینه خارج شدند. معاویه وقتی سرپیچی آنها را در برابر دعوت به بیعت با یزید شنید، راه معکوس پیمود و خود شایع کرد که افراد نامبرده جهت بیعت با یزید اعلام آمادگی کرده و موافقت خود را به ولید بن عتبه اعلام کرده‌اند. پس ضرورت داشت حسین بن علی علیه السلام همراه با تمام اعضاء خاندان خود، به همه جهان اسلام و به همه تاریخ اعلان نماید که چنین بیعت و سازشی در کار نبوده است.

ویژگی دوم: پاسخ مثبت دادن به دعوتی بود که از سوی مردم کوفه، به صورت مکتوب و نیز شفاهاً برای حسین علیه السلام ارسال شده بود، که بعضاً آن را تا یازده هزار امضاء دانسته‌اند.

ویژگی سوم: ماهیت اصلاح طلبانه و اصلاح گرانه قیام بود. زیرا بعد از شهادت مولی امیرالمؤمنین که کار امارت مسلمانها تماماً و انحصاراً به دست معاویه افتاده بود، تمام معالم دین اسلام وارونه شده بود، و در واقع از دینی که رسول خدا در چارچوب آیات کتاب ابلاغ و اجراء کرده بود، دیگر چیز قابل اعتنائی که انطباق با قرآن داشته باشد، باقی نمانده بود. ازینرو حسین علیه السلام به صراحت به تبیین این ماهیت اصلاح گرانه نهضت اقدام نمود، و توضیح داد که هدفی جز اصلاح دین جدش ندارد، و می خواهد تباهی‌ها را به مکارم اخلاق، و مفسده‌ها را به صلاح، و باطلها را به حق بازگرداند، و هر چیز که از جاده و منهج صدق قرآن به بیراهه رفته، به جایگاه اصلی و اصیل خود باز پس کشاند.

ویژگی چهارم: بر ملا کردن ذات تبهکارانه حکومت معاویه که اکنون به یزید رسیده است و موصوف است به صفاتی چون خودکامگی و استبداد و استکبار که همه و همه، با آیات روشن کتاب خدا مردود شمرده شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله همه آنها را از میان قریش و اقوام و طوایف و قبایل مدینه و مکه ریشه کن کرده بود.

ویژگی پنجم: ضرورت عدم رکون در برابر ظالم طبق آیات کتاب و فرامین الهی، به هر شکل و با هر قیمتی، که حسین علیه السلام باید چنین می کرد. ظلم‌پذیری به معنای قبول ذلت و خاری و تحقیر است که هیچ یک از اینها از صفات خاندان عصمت و طهارت و رسالت صلوات الله علیهم اجمعین نبود، و اکنون زمان آن فرا رسیده بود که شخصیت بزرگ و پر عظمت و شکوهمندی چون حسین بن علی علیهما السلام قیام کند و به اثبات برساند که اینگونه ایستادگی و ظلم‌ناپذیری و عدم قبول خفت، از صفات بارز و همیشگی و ذاتی اهل بیت نبوت و رسالت است.

ویژگی ششم: مرجع شمردن حق بر مصلحت بود. مصلحت هر چه که بود، از منظر حسین بن علی علیه السلام، حق بر آن ترجیح داشت. آنقدر که برای اثباتش، می‌ارزید که جان تمام اعضاء خاندان نبوت و طهارت را در معرض خطر قرار دهد، تا همه آنها، با اشتیاق ملاقات پروردگارشان، که حق الحقیق عالم هستی است، جان خود بر طبق اخلاص زنند، و خون خود بر زمین ریزند تا همیشه تاریخ این اقدام عاشقانه و حق طلبانه سرلوحه همه مجاهدان و حق پویان تاریخ بشری باشد.

ویژگی هفتم و آخر: آخرین و زیباترین و بی‌نظیرترین خصوصیت قیام ابا عبدالله الحسین، این بود که همه اعضاء خاندان خود را در این قیام خونین ضد تبهکاری و فساد، و ضد استبداد و استکبار، و ضد مصلحت اندیشی و سازش و مدافع حق و اصلاح شرکت داد. قیامی این چنین با این خصوصیت خاص، در تاریخ مکتوب بشر شناخته نشده است.



دوست دارم این مشخصه را بیشتر باز کنم. چه مفهومی دارد؟ آیا مفهومی جز این است که ای پیروان من، ای شیعیان من، ببینید قرآن چه فرمان می‌دهد و من چه می‌کنم! از این نقطه باید شروع کرد: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ...» (طه ۱۳۲) فرمان قرآن را دارد اجراء می‌کند. «وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا...» (طه ۱۳۲) اهل خودت را به نماز دعوت کن و بر این کار دل بسوزان و شکیبایی به خرج بده.

معنای آزادی در دین و اینکه اجباری در دینداری نیست، این نیست که ما فرزندان خود را رها کنیم و بگوییم بروید هر دینی می‌خواهید داشته باشید! البته دینداری اجباری نیست، ولی باید تربیت کنیم. ما مسؤولیم. باید اخلاق را به آنها نشان دهیم. تمام حکماء و فلاسفه گفته‌اند اخلاق نظری است، اخلاق اکتسابی است، اخلاق عملی است، اخلاق فطری است، آن فطریاتش را خودش دارد، چیزهای دیگر را ما باید تعلیم بدهیم و به همین جهت است که خدای تعالی فرموده: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء ۲۱۴) ای پیامبر از خاندان نزدیک به خودت دعوت را شروع کن! و این مایه تأسف است که ما کلاً به این دستورات الهی بی‌اعتناء هستیم. چرا این را می‌گویید؟! برای اینکه امروز کسی بهانه نداشته باشد! دین اسلام که آمد، بسیاری از پدیده‌های اجتماعی را عوض کرد. نوح می‌توانست بگوید: من پیامبرم و زخم و فرزندم بد هستند. ولی بعد از اسلام روش تربیتی عوض شد. برای این که کسی نیاید و بگوید من آقا هستم، ولی حالا اگر آفازاده دزدی کرد به من چه مربوط است؟! امام حسین علیه السلام همه اعضای خانواده خودش را می‌برد. همه هستند، همه از من، همه مثل من، همه باید در میدان قیام باشند و همه باید در معرض شهادت قرار گیرند. این ناآگاهی‌های ماست که کلاه سرمان می‌رود و می‌تواند به ما بگویند نوح هم فرزندش بد بود! اینها هم آفازاده‌اند ولی بد عمل می‌کنند. کجا بودید شما که تربیت نکردید فرزندان خود را؟ مگر این نیست فرمان قرآن که «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا...» (طه ۱۳۲)؟!

ما هم همینها را می‌خواستیم و نه چیزی جز این را. می‌خواستیم همیشه، مدعیان اسلام و ایمان، خدا را در تمام سکناات و حرکات خود، ناظر و حاکم بدانند. فرمایش مولی امیرالمؤمنین را در کلمات قصار ۲۳۷ ببینید: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَبَلَغُوا عِبَادَةَ التُّجَّارِ. وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَلَبَّغُوا عِبَادَةَ الْعَبِيدِ. وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَلَبَّغُوا عِبَادَةَ الْأَحْرَارِ» (ما خواستیم که عبادت احرار را داشته باشیم) گروهی از مردمند که خدا را از سر ترس می‌پرستند. این عبادت، عبادت بردگان است! برده از آقايش می‌ترسد! (کلام امیرالمؤمنین است) و گروهی از مردم هستند که خدا را روی طمع می‌پرستند. می‌خواهد بهشت را به او بدهند. تجارت می‌کند. این عبادت تجار است! و گروهی از مردم هستند که خدا را از سر شکر و سپاس نعمتها می‌پرستند. این عبادت آزادگان است و این چیزی بود که در زمان معاویه نابود شد و یزید بر آن صحنه گزاشت و حسین (ع) در برابر آن قیام کرد که عبادت احرار در معرض خطر قرار گرفته است.

بعد از این هفت مشخصه من می‌خواهم بگویم که نظام ایمانی الهی تبیین شده در قرآن، هیچ وقت روی کمیت سرمایه‌گذاری نمی‌کند و همیشه کیفیت را لحاظ می‌نماید. ازینرو می‌فرماید: «... كَمْ مِّنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً...» (بقره ۲۴۹) چه بسیار گروه اندکی که بر گروه بسیار غالب می‌شوند. آن غلبه، غلبه حکومتی نیست. بلکه غلبه اندیشه و ایمان است. غلبه فرهنگ است. غلبه فکر است. پس بهتر است ما هم بیاییم و تصمیم بگیریم و تکلیفمان را با دینداریمان معلوم کنیم. واقعاً می‌خواهیم دیندار باشیم یا نه؟! به این شکل بودن و دین را سرسری گرفتن فایده ندارد! این همین غل و زنجیری است که بر پای ما بسته شده و قرآن تأکید دارد که: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي السُّورَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَوَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (اعراف ۱۵۷) آمده که این اصرها، این

پاینده‌های زنجیری و این غله‌های گردن را بر زمین بگزارد، و اینها چیزی جز جهل نبود. مشخص است که مردم غل به گردنشان نبود، زنجیر هم به پایشان نبود. بار سنگینی هم بر دوش‌هایشان نبود. ببینید که هم اکنون همین دین غل و زنجیر شده است؟! از هر طرف بخواهیم برویم، با دین جلومان را می‌گیرند؟ تکلیفمان را باید معلوم کنیم. کدام دین؟! و قیام ابا عبدالله الحسین برای پاسخ دادن به همین سؤال بود که کدام دین؟! او است که فریاد می‌زند و می‌پرسد: ای عبدالله زیاد! از چه دینی صحبت می‌کنی؟! دین جد من یا دین خودت؟!

مکونات این دین باید روشن شود. نه فقط در ایران، بلکه در همه بلاد اسلامی! که دین چیست؟! کدام دین درست است؟! و اگر تصمیم گرفتیم که دیندار باشیم یا بمانیم، بدانیم که راهی جز آن نیست که به متن قرآن برگردیم. پیامبران یک کتاب می‌آوردند نه چیز دیگر. و پیامبر اسلام آمد و روی تمام کتب انبیاء پیشین خط کشید و یک کتاب در اختیار ما گذاشت و لاغیر. هر چه هست برای مسلمانان در همین کتاب است. هیچ چیز دیگری را ما به عنوان دین نمی‌خواهیم و نباید بپذیریم. برای اینکه در احکام و فتاوی فقهاء که برویم متفاوت است. و این احکام و فتاوا ایجاد توحید نمی‌کند، بلکه ایجاد تفرقه می‌کند. ببینید خودشان می‌گویند که رجوع جاهل به عالم. آری! عالم یعنی کسی که در یک مسأله به قطعیت رسیده باشد و بگوید همین است. وقتی من بگویم یک مشت آب برای وضوء به دستتان بریزید کفایت می‌کند، و بعد خودم حرف خودم را نقض کنم و بگویم احتیاط آن است که دو مشت آب بریزیم، پس من به علم نرسیده‌ام، پس من عالم نیستم. پس جاهل به کدام عالم رجوع کند؟ عالم آن است که یک حرف داشته باشد الا ولابد، یک آب یا دو آب یا اینکه فرقی نمی‌کند. خب پس می‌بینیم مسائل فقهی، دینی نیست! از دین نیست! هر کس می‌تواند فتوایی داشته باشد، و طوری عمل کند، به جایی هم خدشه‌ی وارد نمی‌شود، به اصل دین هم آسیبی نمی‌رسد. پس اصل دین کجاست؟ اصل امامت است، اصل خداپرستی است، اصل خشوع است، اصل خضوع است، اصل توکل است، اصل رضاء است، اصل تسلیم و فناء است، فناء فی الله! کجاست انسانی که به اینجا رسیده باشد؟! طی طریق کند، نایستد؟! این دین، نردبان ترقی او باشد؟! ابا عبدالله الحسین از این نردبان چگونه رفت بالا تا رسید به اوج؟! ما تبعیت بکنیم! حسین هرگز مصلحت را بر حق ترجیح نداد! هرگز اعضاء خانواده خودش را بالاتر از دیگران ندانست! هرگز در برابر حکم خدا از خودش حکمی صادر نکرد!

و انبیاء هم همین طور. آیا ما تا حالا نشسته‌ایم فکر کنیم که آیا پیامبر اسلام اول پیامبر شد و بعد آدم؟! یا اول خودش را ساخت، آدم شد، بعد به مرحله‌ی رسید که لیاقت و استعداد و شایستگی پیدا کند که خدا به او بگوید تو بیا و از میان همه مردم پیغمبر من باش؟! این است که قرآن می‌گوید؛ قبل از نزول قرآن «اسلام» بود. به دلیل اینکه پیامبر مسلمان شد، تسلیم امر پروردگار شد، به درجه سدره‌المنتهی و فناء رسید، بعد به او وحی شد. پس ما هم باید این مسیر را طی کنیم. یعنی باید تکلیفمان را با دینداری تعیین کنیم. در هر حال با این دینداری اگر بخواهیم از دین نتیجه‌ی بگیریم، حتماً نمی‌گیریم! من با عنایت به آیات قرآن و با توجه به عمل خودم می‌توانم بگویم، با این دینداری چیزی نداریم که در آخرت و در پیشگاه خدا ارائه بدهیم و پاسخگو باشیم. آن وقت اینجا یک چیز مطرح می‌شود که نکند بعضی‌ها اصلاً به معاد اعتقاد نداشته باشند یا واقعاً دایره شفاعت را آنقدر توسعه داده باشند که هر کسی در آن جا بگیرد! پس اگر شفاعت اینقدر دایره‌اش وسیع باشد که هر گناهکاری را و هر خطا کاری را در خود جا بدهد، پس اصلاً بعثت انبیاء بی‌فایده و کاری عبث بوده است! برای چه آمده‌اند؟! پیامبر باید می‌آمد و در یک کلمه می‌گفت: من شفیع شما هستم. شما هم بروید هر کاری می‌خواهید و دوست دارید بکنید.

ما امروز چه مسائل و مشکلاتی داریم که دین می‌تواند آنها را حل کند؟! در جامعه‌مان با چه چیزهایی داریم مبارزه می‌کنیم؟! و چه چیزهایی هست به عنوان دین؟! اعمال خشنونت، تحت عنوان دین دارد صورت



می‌گیرد و عیدالله زیاد خشونت را به عنوان دین انجام می‌داد. دین اسلام اسمش سلام است، خشونت در آن نیست. و حسین عزیز (ع) خونسش را ریخت برای اینکه ثابت کند که در اسلام خشونت نیست. اگر می‌خواست خشونت کند، برای او آسان بود که لشکری عظیم از مخالفان یزید گرد آورد. خیلی هم بودند، مثل مخالفان شاه! اما بعد از آنکه یزید سقوط می‌کرد، اختلافات شروع می‌شد. امام حسین (ع) این کار را نکرد! می‌خواست با مظلومیت، اوج خشونت دینی را نشان بدهد. یعنی خشونتی که به عنوان دین صورت می‌گرفت اما ربطی با سلام و اسلام و صلح و اصلاح و آشتی و آزادی و عدالت و عمران و آبادانی نداشت.

در سال ۱۲۹ هجری، دولت بنی‌امیه سقوط می‌کند و گرچه عبدالله سفاح به عنوان پیشتاز این جنبش ضد اموی مشهور است، ولی سرکرده‌ی داشت به اسم ابوحمزه خارجی. بسیار جالب است! یعنی هرکس کاری خلاف نظر حکومت می‌کرد، به او می‌گفتند خارجی! حالا هم می‌گویند غیر خودی، خودی و غیر خودی. این خارجی است. اصلاً اسمش رویش ماند؛ ابوحمزه خارجی! چون علیه امویان سالها مبارزه می‌کرد. بعد از آنکه حکومت امویان ساقط شد، در مدینه منبر می‌رود و توضیح می‌دهد که حکومت امویان چگونه بود که ما با آن مخالفت می‌کردیم. یعنی تازه بعد از ۶۸ سال که از شهادت حسین بن علی (ع) می‌گذرد، کسی جرأت پیدا می‌کند که وصف حال امویان را روی منبر برای مردم بگوید. پس این چیزها بود که حسین (ع) را به اقدام واداشت. ابوحمزه می‌گوید^۴:

آیا به خلافت الهی و امامت مسلمین نمی‌نگرید که تا آنجا به تباهی رفته است که بنومروان زمام آن را به دست گرفته‌اند و مال خدا را خورده‌اند؟ چه خوردنی! و دین خدا را بازیچه قرار داده‌اند؟ چه بازیچه‌ی! و بندگان خدا را به بردگی گرفته‌اند و بزرگترشان کوچکتر از خود را وارث خود کرد؟ زمام امور را به دست گرفتند و سلطهٔ ربوبی حاکم کردند. همچون همه جباران، شدت عمل به خرج دادند، از سر هوی پرستی حکم راندند و از سر خشم مردم را کشتند، به ظن و گمان زندانی کردند و به میانجی‌گری و شفاعت، حدود را معطل ساختند. خیانتکاران را امان دادند و امانتداران را گناهکار شمردند. صدقه را از غیر محل واجب گرفتند و در غیر موضع خود خرج کردند.

این زمینهٔ قیام اباعبدالله (ع) است. حالا بیاییم سر انقلاب خودمان. این مسائل بیان مآل آن روزها بود. حال ببینیم آیا انقلاب اصلاً در قرآن هست یا نه. «انقلاب» از ریشهٔ «قلب» و از باب انفعال است و ۲۲ بار در قرآن آمده (به غیر از خود کلمهٔ «قلب»). ولی هیچ یک به مفهوم واژگونی و زیر و رو کردن ناگهانی نیست. بلکه به مفهوم بازگشت است. مثلاً «... أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَغْقَابِكُمْ...» (آل عمران ۱۴۴) اگر پیامبر بمیرد یا کشته شود، شما عقب‌گرد می‌کنید به پیشینه‌های خود؟ یعنی بر می‌گردید سر جای اول؟ پس یک مفهوم انقلاب، برگشتن است. به اصطلاح دور زدن است. یا «... يَرْدُّوَكُمْ عَلَيَّ أَغْقَابِكُمْ فَتَقَلُّبُوا خَاسِرِينَ» (آل عمران ۴۹) شما را برمی‌گردانند به جایگاه اول، آنوقت زیانکار می‌شوید. ببینید انقلاب به معنای شدن است. یا «وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ» (مطففین ۳۱) خوشحال می‌روند به سوی خانواده‌شان. یا «بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا...» (فتح ۱۲) بلکه گمان بردید که این پیامبر و مؤمنان که به جنگ می‌روند، دیگر هیچ وقت بر نمی‌گردند پیش خانواده‌های خود؟ پس «انقلاب»، به معنای این «انقلاب» ما در قرآن نیامده است.

اما در معنای اصلاح، کلمات مصلح، صالحون، صلاح، اصلاح و مانند اینها در قرآن در بیش از ۱۳۰ آیه آمده است. زیباترین آنها این آیه است: «... أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء ۱۰۵) زمین را به ارث می‌برند بندگان صالح من. بندگان صالح هم کسانی هستند که صلاح را ببینند و روی خط صلاح بروند، صلاح به معنای درستی است. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا

۴- متن این خطبه در کتاب امام علی جرج جرداق است، «صوت عدالة الانسانية».

بِالصَّبْرِ» (عصر ۳۰۲) و عمل صالح کنند، و الا کار غیر صالح باشد، نتیجه اش زیان است. می خواهیم نتیجه بگیریم، هم از آیات انقلاب و هم از آیات صلاح. «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء ۱۱۴) در این گفتگوهایی که می کنند و می نشینند و جلسه تشکیل می دهند و وقتی به آنها تلفن می زنید، می گویند جلسه دارند، یعنی همین نجوا! نجوایی که قرآن می گوید، همان جلسه است. دارند نجوا می کنند. می گوید در این نجواها هیچ خیری نیست! قرآن می گوید. مگر اینکه نتیجه اش این باشد که امر به صدقه باشد یا امر به معروف باشد یا امر به اصلاح بین مردم باشد. پس کسی که این کار را بکند و هدفش جلب رضاء و خشنودی خدا باشد، پس ما هم اجری بزرگ به او خواهیم داد. در سوره اعراف می گوید: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا...» (اعراف ۵۸) بعد از اینکه زمین صلاح گرفت و رو به اصلاح گذاشت، دیگر در آن فساد نکنید. باز همان سوره: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ» (اعراف ۵۶) بعد از اصلاح روی زمین دیگر فساد نکنید و خدا را از روی ترس و طمع بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. نتیجه اینکه اصلاحات یک خصوصیت ذاتی نظام عالم است و آن چیزی که عارض می شود بر نظام عالم، فساد است. فساد یک چیز عرضی است. نظام عالم هم حرکتی دارد دائمی که البته تدریجی هم هست. پس تحت عناوین انقلاب در اسلام، ما نمی توانیم عمران و آبادانی و توسعه و صلاح و اصلاح بوجود بیاوریم. آیات را برای همین آوردیم تا نتیجه بگیریم، که نظام، نظام تدریج است. نظام عالم، نظام تدریج است. تکامل، تدریجی است. یک دفعه نیست و افتراق ما اول انقلاب با آن جوانهای داغ پرشور انقلابی این بود که آنچه که ما از قرآن استنباط می کنیم، ساختن و آباد کردن است. ساختن و آبادانی منطبق با نظامی است که خدا آفریده است. خدا نظام عالم و تکامل آن را در تدریج قرار داده و به همین جهت هم دعوت کرده است که مبادا در حرکت تدریجی مأیوس و ناامید بشوید. «... لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ...» (زمر ۵۳) و «... وَلَا تَيَأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ... إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ» (یوسف ۸۷) از رحمت خدا کسی ناامید نمی شود مگر کافرها. بناءبراین ما اگر ایمان آورده ایم و پذیرفته ایم که این نظام را خدا آفریده و تدریجی هم آفریده، در این حرکت نباید ناامید بشویم.

بناءبراین سخن در این است که حرکت اصلاحات هر چقدر کندتر باشد، نتیجه اش مطلوب تر است. زیرا طبق اراده الهی انجام می گیرد. آن چیزی که شدت و سرعت بگیرد، و حرکت شتابزده داشته باشد، خارج از اراده الهی است. ولی خدا مهلت می دهد! خدا به همان اراده هم مهلت می دهد. یک اشاره یی می کنم؛ شیطان می گوید: «... خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» (اعراف ۱۲ و ص ۷۶) مرا از آتش آفریدی و انسان را از گل. آتش به لحظه یی می سوزاند، نابود می کند، خاکستر می کند، هیچ چیز باقی نمی گزارد، این خصوصیت شیطان است! و اما انسان گل است. خاک، رویاننده و کمال بخش است به تدریج. یک دانه را در آن بینداز! خاک می گوید: آفتاب می خواهم، آب هم می خواهم، کود هم می خواهم، علف هرز کردن هم می خواهم، باید نازم را بکشی و مراقب باشی و نه ماه بروی و بیایی تا گندم شوم! تازه نمی توانی مرا بخوری. درو می خواهم، بعد باید مرا ببری به آسیاب، بعد نانوائی، بعد خمیر، بعد تنور، تا نان شوم. همه، تدریج است. این می شود اصلاحات. حالا انقلاب می گوید: نه! الآن این گندم است و الآن هم نان می خواهم. مهندس بازرگان گفت: ما در این چرخه نیستیم. بروید در خانه هاتان بنشینید. انقلاب تمام شد، می خواهیم بسازیم. ساختن اینطور است. آقا! قربان جدت بروم، شما مثل بولدوزر حرکت می کنید و من فولکس واگن هستم و به شما نمی رسم. اصلاحات این است. حال یک اتومبیل فولکس را در نظر بگیریم که می خواهد ۳۵ میلیون آدم را سوار کند! حتماً حرکتش خیلی کندتر می شود. همه اینها را هم می خواهد جا بدهد، همه هم راضی باشند.

پس ناامید نشویم. اما معتقد باشیم که (اگر دین را پذیرفتیم) باید براساس آموزه های قرآن حرکت بکنیم،



مطمئناً به نتیجه خواهیم رسید و همیشه هم هدف ما این نباشد، همان طور که هدف انبیاء نبود که نتیجه را خودمان ببینیم. بناء درستی را پی‌ریزی بکنیم که نسل‌های بعد نتایجش را ببینند. ولی ما متأسفانه با اسلام و دینداری خودمان کاری کرده‌ایم که همین نسل حاضر هم به سختی نگاه به دین می‌کند، به سختی می‌آید تا حرف‌های دینی را گوش بدهد. مثلاً اگر فرض بگیریم در سالنی ۵۰ تا صدلی خالی دارید، بروید ۵۰ نفر از دوستانتان را پیدا کنید و دعوتشان کنید، می‌پرسند: بحث پیرامون چه مطلبی است؟ بگویید: بحث قرآنی است. در پاسخ خواهند گفت: ره‌ایش کن! دیگر از قرآن خسته شدیم. واقع این است! در حالیکه باید با سر می‌آمدند! ما با دین این کار را کرده‌ایم. آنوقت در آن زمان، زمان شاه، وقتی می‌فهمیدیم شریعتی در حسینیه ارشاد یا مسجد جامع نارمک صحبت می‌کند، همه می‌رفتیم و واقعاً جای سوزن انداز نبود. تازه آن زمان که دین اصلاً مطرح نبود.

پس با توجه به اینکه الآن جامعه ما واقعاً یک جامعه رنجوری است، از وضع اقتصادی خودش رنج می‌برد، از وضع آموزش و تعلیمات و دانشگاه و امثال اینها رنج می‌برد، از وضع آزادی و عدالت رنج می‌برد، از وضع فساد اخلاق و ارتشاء و فساد اداری رنج می‌برد، همه اینها را که می‌گوییم، وجود دارد و هیچ کس هم از عالی و دانی منکر آن نیست، در تمام جریانات اداری این مملکت رشوه خواری رائج و مرسوم است. برویم سراغ بانکها و وامهایی که می‌دهند. ما از همه اینها رنج می‌بریم و علتش هم این است که اخلاق در چالش با سیاست شکست خورده و مغلوب شده است. ما باید اخلاق را به پیروزی برسانیم و عمل را هم از خودمان شروع کنیم. ایراد را به دیگران نگیریم. اول خودمان را اصلاح کنیم. ببینید پیامبر اسلام می‌گوید: «کما تکونون یولی علیکم» همانطور که خودتان هستید، بر شما حکومت می‌شود. پس ما باید عوض بشویم. و در واقع علت این امر هم، به نظر من البته، این است که ما در طول تاریخ از وقتی که ملت شده‌ایم و دارای تمدن، پیوسته تحقیر شده‌ایم. ولی ملت ایران، ملت بزرگی است. به دلیل آنکه علیرغم همه این تهدیدات، هنوز پابرجا و زنده مانده است.

در زمان هخامنشیان، که در واقع بزرگترین تمدن دنیا را ما داشتیم، مورد تهاجم اسکندر مقدونی قرار گرفتیم و باز زنده ماندیم و بعد از آن سکاها آمدند و اشکانیان را تشکیل دادند و ایرانی نبودند و بعد از آن مورد تهاجم ترکان غزنوی و ترکان سلجوقی و تاتارهای مغول قرار گرفتیم و نابود شدیم و صفر شدیم و هنوز هستیم. پس این رنجوری‌های ما، این فسادهای ما، این نارسایی‌های ما، ریشه‌های تاریخی دارد. حتی اشرف افغان آمد و چه جنایاتی در اصفهان کرد و چه خونریزی‌ها و هنوز نفس می‌کشیم. حالا دیگر زمینه فراهم است برای اینکه به خود بیاییم و ناامید نشویم و اصلاح کنیم و رها نکنیم تا اصلاح طلبی حسین علیه السلام در همه شئون ما رخ بنماید و آثار آن پدیدار گردد و نه تنها شیعیان او و ملت ایران، که همه مسلمانها از برکات میمون و مبارک این رخداد، بهره‌مند گردند.

عمده‌ترین و استوارترین یاور و معین و ناصر و تکیه گاه، قانون اساسی است. این را هم بدانید که علت تأکید من بر این امر که همه حول محور قانون اساسی جمع بشویم و قانون اساسی را برای یک وفاق ملی سند قرار بدهیم، این است که حتی از همان اول انقلاب هم هیچ یک از ما، همان طور که می‌دانید، هیچ درک درستی از انقلاب اسلامی نداشتیم و اعتماد کردیم به حرفهایی که زده می‌شد. که بله حکومت اسلامی این طوری است، جمهوری اسلامی این طوری است، این طوری خواهد شد و خب آن وعده‌ها هیچ یک عملی نشد! به دلیل اینکه ما تیر خلاص را به استبداد زدیم نه به جهل. و حالا زمان آن رسیده است که تیر خلاص را به جهل بزیم و کسب آگاهی هم قطعاً زمان می‌برد. خطابه به همه، مخصوصاً به جوانها، دانشجویان و محصلین دبیرستانها است که فکر نکنند از دین ضربه می‌خورند!

این را هم قطعاً بدانند که هیچ نظامی بهتر از این نظامی که هست نمی‌تواند اصلاح بشود. قابل اصلاح است. اما اگر گمان کنید که رضا شاه دوم از امریکا می‌آید و با دار و دسته‌اش به فریاد ما می‌رسند، اصلاً این طور نیست. شما بیایید بعد از شهریور بیست حرفهای شاه را بخوانید. ببینید چه همه آزادی خواهانه صحبت می‌کند. من چنین می‌کنم و پدرم اشتباه کرد و من چه خواهم کرد. با این حال شدیدترین حکومت‌های استبدادی را بوجود آورد! این را به ضرس قاطع می‌گویم. برای اینکه مطمئن باشید آن چیزی که نابود کننده نفوذ غرب است و سلطه آن را از سر کشورهای اسلامی و جهان سوم برخواهد داشت، ایجاد یک کانون دموکراسی و آزادی خواه و عدالت گستر در جهان سوم است. و با این کانون مخصوصاً قدرتهای بزرگ مخالفند که یک کشور در جهان سوم به دموکراسی و حاکمیت قانون برسد. یعنی نهادهای حکومتی خودش را از طریق انتخابات آزاد برگزیند و همه تابع قانون باشند. پس فکر نکنید حمایت آنها از بعضی از اشخاص و گروهها، به نفع ماست. آنها می‌خواهند یک استبداد دیگری را برقرار کنند. باید توجه بکنیم. آنها دارند الگوسازی می‌کنند و ما نباید فریب بخوریم و نباید از یک سوراخ دو بار گزیده شویم. دیگر نظام شاهنشاهی و استبداد شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله را تجربه کرده‌ایم. فکر کنم کافی باشد. آن سد را شکستیم. آمده‌ایم در یک مرحله گزار تاریخی - فرهنگی. این گزار هزینه‌هایی دارد، باید پردازیم. کسی لنگ می‌شود، کسی شل می‌شود، کسی کور می‌شود، کسی کر می‌شود، کسی کشته می‌شود، همه اینها در این دوران گزار اتفاق می‌افتد، ولی عقب گرد نکنیم.

«... أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قَتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...» (آل عمران ۱۴۴) اگر پیامبر بمیرد یا کشته بشود، شما عقب گرد می‌کنید؟! قطعاً بدانید بازگشت به نظام شاهنشاهی یا اعتماد به کسانی که سالها این کشور را چاپیدند و بلعیدند، انقلاب بر اعقاب و بازگشت به وضع پیشین است. ما خفقان شاه را داشتیم.

من چند فراز از کتاب «پیرامون انقلاب اسلامی» از آیت الله مطهری می‌خوانم تا ببینیم قرار بود دستاورد انقلاب ما چه چیزی باشد ولی هنوز نشده! ما آن را می‌خواهیم. آقای مطهری می‌گوید:

«او (آیت الله خمینی) می‌گوید جمهوری اسلامی، و حرفش را صریح می‌زند. شما (مارکسیستها) هم حرف خودتان را بزنید. آزادی ابراز عقیده یعنی اینکه فکر خودتان را بگویید. می‌گوید نیاید از اسلام حرف بزنید. شما که مارکسیستید، از مارکسیسم حرف بزنید. آنکه شما به او اعتقاد دارید لنین است. بسیار خوب، پس عکس لنین را هم بیاورید نه عکس آقای خمینی را. آن بود انقلاب اسلامی که لنین عکس خودش را بیاورد، دفتر هم داشته باشد، در خیابان فلان هم باشد، و کسی تهدید نکند تا افرادی از حزب توده نتوانند افکار خودشان را در جاهایی القاء کنند و بعد زمینه ساز یک خسارت‌های جبران ناپذیری بشوند. ولی من می‌پرسم چرا عکس پیشوای ما را می‌آوردید، شما چرا حرف خودتان را رک و پوست کنده نمی‌زنید؟ ما آزادی از هر نوع اختناق را می‌خواهیم.» این حرف آقای مطهری بود. (ص ۱۰)

باز در صفحه ۱۴ آن کتاب می‌نویسد:

«دنباله عرایض لازم است توضیحی هم درباره حکومت اسلامی آینده ایران عرض کنم. این در اسفند ۵۷ بود. همان طور که رهبر و امام ما مکرر گفته‌اند در حکومت اسلامی احزاب آزادند. هر حزبی اگر عقیده‌ی غیر اسلامی هم دارد آزاد است. اما ما اجازه توطئه‌گری و فریبکاری نمی‌دهیم. احزاب و افراد در حدی که عقیده خودشان را صریحاً می‌گویند و با منطق خود به جنگ منطق ما می‌آیند، آنها را می‌پذیریم.»

باز در صفحه ۲۱ با ذکر این شعر مولوی که می‌گوید: «ای شهان کشتیم ما خصم برون، مانده خصمی



زان بتر در اندرون» این مطلب را بیان می کند که:

«امروز نیز ما درست در وضعی قرار داریم نظیر اوضاع ایام آخر عمر پیامبر. یعنی وقتی که آیه «الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ» (مائده ۳) نازل شد، (امروز کفار از شما ناامید شده‌اند حالا بایید و از نافرمانی خدا بترسید) پیام قرآن به ما نیز این است که حالا که بر دشمن بیرونی پیروز شده‌اید و نیروهای او را متلاشی کرده‌اید، دیگر از او ترسی نداشته باشید، بلکه اکنون باید از خود ترس داشته باشید. از منحرف شدن نهضت و انقلاب است که باید ترس داشته باشید. اگر ما با واقع بینی و دقت کامل با مسائل فعلی انقلاب مواجه نشویم و در آن تعصبات و خودخواهی‌ها را دخالت دهیم، شکست انقلابمان براساس قاعده «وَأَخْشَوْنَ» و براساس قاعده «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» حتمی الوقوع است. درست به همان گونه که نهضت صدر اسلام نیز بر همین اساس با شکست روبرو شد. (ص ۲۲ و ۲۳)

خوب است این کتاب را همه مطالعه کنند. مطالب خیلی جالبی دارد. ایشان مقاصد و اهداف انقلاب اسلامی که ما می‌خواستیم و دنبالش بودیم، بیان کرده و از ساختار جمهوری اسلامی سخن گفته است. بیشتر آنها تقریباً در قانون اساسی متبلور است. در شرایطی که امروز کشور ما بسر می‌برد، نیاز به یک وفاق ملی هست، و بهترین راه برای دستیابی به چنین وفاقی، جمع شدن حول محور قانون اساسی و اجراء آن است.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته